

با هر قدرتی که پرچم برتانیه را به مبارزه طلبیده است. خوش آیند بود ولی پیکار در صدر سپاهیان انگلیس بمقابل قطعات اروپائی تزار روس در مناطق ماورای سند آنقدر افتخار نادر و غیر مترقبه بود و آنقدر سرشار از امیدواریها امتیاز و پیشرفت بود که هیچ يك سپاهی در طول و عرض هندوستان دقیقه بی دور بودن ازان را تحمل کرده نمی توانست).

درین حرارت سپاهیان نیز شیک بودند در صورتیکه ما به شعر حماسی یکی از اخلاف لارد لیک همان کسیکه اسلاف او را سی و پنجسال پیش ازان تاریخ بمقابل فرانسوی ها به ظفر نایل ساخت عقیده بنمائیم. قیاس شده صوبداری به زیر دستانش چنین خطاب می کند: «حالا افراد من ا ابرهای جنگ دوباره بر سر ما سایه افکنده ، آنها با افسردگی دلگیر خود می گویند در گذشته مردگان شجاع را در خود پیچانیده اند.

«مردم آیا (قسمت علیای برما) نیپال ، افغان و روس همه متحد شده اند تا آتش جنگ را تیز تر کنند.» عیبی ندارد بگذارید آنها نزدیک شوند شما قوت قلب داشته باشید ا خاطرات میدانهای گذشته و شجاعت نیاکان ما بار دیگر درما بیدار می شود.

پرچم برتانیه ، که در امانت ماست ، هیچگاه لکه دار نشده هورا ا ما همانطوریکه د کنار لیک «لارد» پیرو شجاع استاده بودیم در کنار فین نیز استاده خواهیم بود.

خلاصه با این روحیات بلند و قلبهای مملو از شادمانی قشون سند در هوای روشن دسامبر به امتداد رود سند از طریق ایالت بهالپور بجانب سند به مارش خود ادامه دادند. هاولاک می نویسد (این روزها شبیه

روزهایی که مرغان ماهی خوار در دریا تخم می گذارند آرام بود (در سند امیران را بسرعت و با قساوت قلب سرکوب کردند. بیست و پنج لک روپیه معادل ۲۵۰۰۰۰ پوند سترلینگ از آنها مطالبه شد. سه بر پنج این مبلغ به رنجیت سنگھ و متباقی آن بقسم خراج به شجاع الملك کار سازی می شد. امیران سند بیهوده سندی را که بروی قرآن تحریر و از طرف شاه شجاع امضاء و مهر شده بود ارائه و احتجاج می کردند که همه ذمت خود را قبلاً بطور مکمل تادیه کرده اند.

با خشونت به آنها گوشزد شد که (هرگاه این امر ولو که بسیار بعید هم باشد شرط حفاظت یا وحدت امپراتوری هند برتانوی با سرحدات آن می بود نه قوه حاضره قادر به کوبیدن و تباہی آنهاست و نه مقامات صلاحیتدار تقاضای آتراً می نمودند.)

در آنوقت قوت بمعنی حق بود تعهدات قراردادهای کاغذی باطله بشمار می آمد. هنگامیکه رود سند برای کشتیرانی مفتوح شد. به امیران سند مخصوصاً اطمینان داده شد که هیچنوع ذخیرهء حربی از طریق رود خانه حمل نخواهد گردید. حالا به آنها با خشونت گفته شد که تطبیق این ماده قرار داد ، بمنظور تأمین امنیت دائمی همه آنهاستیکه شامل قرار دادند ، در آوان عملیاتیکه روی دست است ، لزوماً معطل قرارداد شود. مثل اینکه اینهم کافی نباشد سر ویلو بای کاتن در بین شادمانی بزرگ قشون غارتگرش تصمیم حمله و اشغال حیدرآباد سند مرکز امیران را می گیرد. بنا بر دلیل مبهمی اصرار می کرد که این اقدام جزو اساسی پلان او برای پیوستن به قوهء سر جان کین (که راجع به سر ودوک آن مثلثیکه کین راجع به خودش بی معلومات بود معلومات نداشت) بشما می رفت.

در حقیقت قشون بمبئی، قبلاً به ساحل پیاده شده و در صدد تحکیم موقعیت خود بود. يك غنڈ عسکر تحت فرمان يك نفر دگرمن بنام والیانت (دلاور) توسط کشتی ویلسلی که بیرق آدمیرال سر فریدریک متلند را بر افاشته بود بدرقه می گردید، نزدیک بندر کراچی رسید. به آدمیرال اطلاع دادند که بندر از طرف سه هزار مرد جنگی که تحت قوماندان شخصی یکی امیران سندھ است نگهبانی می شود و از آنها خواهش شد که خود را تسلیم نمایند. قوماندان محافظ بندر به آدمیرال جواب داد که: (من یکنفر بلوچ هستم ترجیح می دهم اولتر بمیرم) کشتی ویلسلی بفعالیت شد و با شلیک توپهایش در ظرف يك ساعت محافظین بندر را مجبور به تسلیم نمود.

در عین حال قطعه بنگال حریصانه بالای شهر حیدر آباد پیشقدمی می نمود. افواه بود که شهر مذکور خزانه بی دارایی معادل هشت میلیون پوند سترلنگ دارد. چنانچه هاولاک اظهار داشت.

(چنین يك جایزه در يك قرن.

حتی در هندوستان هم به چنگ قشون بریتانیه نیفتیده بود. هر سپاهی از جنرال گرفته تا نفر خدمت شخصی پیش از پیش مقدار سهم خود را محاسبه می کردند.)

ولی شهر باثر مداخله مکناتن لجات یافت. مکناتن نگران بود که کاتن از وظیفه اولیش (یعنی عبور از سندھ و حرکت جانب کندهار) از روی هوس و وسوسه چپاول حیدر آباد انحراف کرده است. امیدهای حریصانه قشون به یاس مبدل شد. سفیر مکناتن نوشت: (کاتن برملا در پی قاز وحشی می رود.

چنین معلوم می شود که او از ناحیه ای می رود که هیچ راه ندارد.
خوفا ازینست که بزودی خود را در جنگل خواهد یافت.
اگر جریان به همین منوال دوام کند عاقبت لشکرکشی مابه
افغانستان چه خواهد شد.)

سفیر با يك تصميم قاطع مداخله کرد. با اثر صلاحیتی که از طرف
گورنر جنرال حاصل نموده بود اصرار کرد که نظریه حمله ها بالای حیدر
آباد باید ترك شود و پیشقدمی بجانب قندهار حق اولیت حاصل نماید.
درینجا مشاجره غیر مترقبه بین سران سیاسی و نظامی واقع شد. کاتن
نسبت درخوست یکهزار شتر برای حمل و نقل قشون شاه شجاع از طرف
مکناتن بسیار خشمگین شد و آنرا مداخله در کار خود دانست. با خشونت
سفیر را متهم کرد که آرزو دارد فرماندهی قشون را بعهده بگیرد. با
طمطراق اظهار داشت که وی بجز از سر جان کین بالا دست دیگری نمی
شناسد. مکناتن با دعوت جنرال برای صرف شام در خیمه اش همه
اختلافات را رفع کرد. هر دو دیر وقت شب مانند دوست های خوب از هم
جدا شدند. قشون بنگال (با جیب های خالی و دلپای پر) پشت بر
غنیمت های حیدر آباد کردند و به امتداد ساحل سنده براه افتیدند.

رودخانه ۱۱۰۰ یارد عرض داشت. بگفته جان براد فوت سیلاب
مدهشی در آن جاری بود. با مهارت فوق العاده قطعه استحکام - در
ظرف یازده روز پل موقتی بروی آن ساخته شد. آنها ۱۲۰ قایق را بفاصله
دوازده فتن جدا از هم بر روی رودخانه قرار دادند. واسکله آنرا از تنه
درختان و نیم تن سنگ اعمار و تخته ها را که از تنه درختان بدست آورده
بودند با میخ هایی که در همانجا ساخته شد بروی قایقها نصب کردند.

چون ریسمانی وجود نداشت پنج صد طناب از یکنوع گیاه مخصوص که از صد میل دورتر آورده شده بود بافته شد. اولاً تیرهای بزرگ را بر روی قایقها نصب و بعداً تخته را بر روی تیرها میخ کردند. باین ترتیب پلی برای عبور قشون ساخته شد.

خلاصه قشون سنده پس از سه ماه اینطرف و آنطرف گشتن و حصول نتیجه ناچیز ازینکار بتاريخ دهم مارچ در مدخل دره بولان رسید. (بولان شکاف بزرگی که بین سراشیبی کوه ها بطول هفتاد میل امتداد دارد و در همین فاصله به ارتفاع ۵۹۳۷ فت از سطح همواربهای که در پای آن قرار دارد بلند می شود) بولان در تحت تسلط محراب خان کلات بود.

مأمورین سیاسی مخالف انتقام و سازش را سفارش می کردند. صدور يك امر برای استعمال قوه بمقابل رهنزان باعث شکایت برنس نزد کاتن شد. برنس اظهار داشت :

«چنین هدایات ستمگرانه و عمدی باعث خونریزی می شود.»

چند ماه بعد ترکیب با اوقات تلخی به اوکلند نوشت:

(مأمورین سیاسی من و غالباً شما را هم متقاعد ساختند که از

شکارپور تا قندهار ما سرزمین دوست خود را خواهیم یافت.)

پیش از آنکه یکنفر از عساکر دشمن بنظر بخورد قشون اندوس در

اثر بی کفایتی ترتیبات اداره آن در يك قدمی تباهی کامل آن سوق داده شده بود.

آب و علوفه قلت داشت حیوانات صدمات فوق العاده متحمل

گردیدند و ده ها اشتر مردند. مواد خوراکی برای قشون و انبوه عمله و

فعله غیر قابل اداره رو به قلت می رفت. حاضر از جیره قشون محلی نصف و از نان سپاهیان بریتانوی کاهش بعمل آمده بود. هراس عمده و فعله بدبخت ازین هم شدیدتر بود و چهار یک جیره به آنها داده می شد. قحطی بر قشون اندوس سایه افکنده بود. بریتانویها با صدای بلند شکایت می کردند که محراب خان هر نوع مشکلی را در راه خریداری غله از مردم محلی ایجاد می کند. حقیقت امر این بود که بزرگان این سرزمین خشک برای حصول بخور غیر خود شان واقعاً جان می کنند و تولید یک ما زاد کفایت آذوقه پنجاه هزار نفر و سی هزار حیوان بارکش را بنماید بدون یک اطلاع قبلی توقع بی معنی بود.

در تحت این شرایط کاتن تصمیم گرفت تا بسرعت ممکنه به عبورش از دره بولان ادامه بدهد. توپهای بزرگ با مشقت زیاد بر جاده ناهموار کشانده می شد. قشون در یک روز تا هجده مرتبه هم ازین طرف به آنطرف رودخانه بولان بزحمت راه پیمایی می نمود. اشتران و دیگر حیوانات در زیر بار زخمی و لنگ می شدند. هنگامیکه کاتن را از مسدود بودن دره ای بولان با خرسنگها و ریگ بر حذر داشتند بسادگی جواب داد: «ممکن است سنگها شکسته شود» مارش هر روز خیلی پیش از شفق شروع و تا هنگام روشن شدن مشعلها دوام می کرد. وقتیکه جاده باریک می شد قطاری از اسپان جلوکش، اشتران و مستخدمینی که سبدها، بسترهای مریضان و تخت روان را بدوش می کشیدند گاوان در، قاطران، خران قطعات سواری و سواران محلی تشکیل می شد. چهارپایان غرش و شیهه و ناله و عرعر می کردند و بیک دیگر دشنام می دادند. همه آنها برای پیش رفتن تقلا داشتند. اردوگاه صبح بر افراشته می شد و از آن بیعد

وظیفه پر از مشقت افراشتن خیمه های صاحب منصبان آغاز می یافت در حالیکه مستخدمین با گیر و دار زیاد برای یافتن علف و محورقات و خوراک حیوانات بهر طرف پراکنده می شدند. چنین معلوم می شد که بعضی صاحب منصبان خیلیها بیشتر می رفتند. یکبار هنگامیکه هاویلاک با یک جمعیت صاحب منصبان سواری همه شب را بسواری اسپ راه پیمائی کردند صبح بر سر سفرهء پر از نعمت رسیدند. هاویلاک با مسرت ملاحظه نمود نظر به پیشبینی مهمان نوازانه دگرمن که شتر بار شده را پیشا پیش فرستاده بود بر دسترخوانی که روی زمین هموار شده بود (صبحانه، مکلفی آماده شده بود با گوشت های سرد شده گاو، گوسفند و شکار نان، مسکه و باقی اقسام خوراکه های لذیذ و بیر، برندی و سیگار) باوجود این میله پیکنیگ مانند خوش آیند حتی صاحب منصبان هم هنگامیکه قشون بتاريخ ۲۶ مارچ به آن طرف دره عبور کرده دوباره خود را در هوای آزاد یافت و نفس براحث کشیدند. هوا خشک و پاک بود. وادی مقابل توسط جویهای آب روان به قطعات تقسیم شده بود. باغها و تاکستانها نقطه های سبزه را تشکیل می دادند. همه اینها یک تسلی قسمی در مقابل این حقیقت بود که قشون با رسیدنش به کویته هنوز هم از خطر نجات نیافه بود.

از نقطه نظر کاتن توقف در جائیکه باید پیش برد ناممکن بود.

قشون به نهایت ناتوانی جسمی خود رسیده افراد آن با چشمان بهتزده خیره خیره به جسمهای نحیف و گونه های فرو رفته خودها می نگریستند. قرار بود مکناتن در ظرف چند روز راپوری به گورنر جنرال بنویسد که :

«واقعیت اینست که قشون و عمله و فعله آن به نسبت قلت مواد

غذائی در يك حالت عصبان می باشند.»

سر ویلویای کاتن راپوری برای دریافت اوامر به سر جان کین (که

آهسته آهسته با قوای بمبئی و قطعه شاه شجاع از طریق سنده پیش می

آمد) نوشت. معلوم نبود کین از آن فاصله دور چطور می توانست مشکل

را حل نماید. کاتن يك اقدام عملی کرد و آن اینکه برنس را نزد خان کلات

فرستاد تا با امتزاج ارائه رشوه و تهدید مواد خوراکی اضافی از او بدست

بیاورد. محراب خان موقرانه و مؤدبانه تشریح نمود که اصلاً غله موجود

نیست و حتی بعضی از مردم خودش برای امرار حیات شان از گیاه ها و

علف های وحشی که از دشت جمع می کنند استفاده می نمایند. کلات

هیچگاه غله کافی نداشت و حالا که

(بریتانوی ها آمده اند و با مارشهای خود بسمت های مختلف

حاصلات را از بین برده اند مشکلات مردم مستمند آنها که امسال به

مشکل خشک سالی مواجه شده اند دو چندان ساخته است.)

با آنکه مکناتن از خصومت محراب خان کاملاً آگاه بود و از آن

جهت بدون معطلی سفارش کرد دولت او بسلطنت شجاع که قرار بود به

تخت آن نشانده شود. الحاق شود. اما ناگزیر بود اعتراف کند که حکمران

کلات (دلایل خوب برای عدم نارضایتی خود با ما دارد) سفیر از تعدی

غیر انسانی قشون و عدم توجه به حفظ روابط عامه بر آشفته بود (قسمت

زیاد این شرارت از بین بردن حاصلات و برگردانیدن آب زراعتی شاید

قابل جلوگیری نبود ولی اندک یا هیچ کوششی برای تخفیف مصیبت و با

یا برای تسکین عدم رضائیتی که از اثر پیشروی ما ایجاد شده مبذول

نشده است.)

در تحت شرایط موجود محراب خان خیلی بیش از آنچه توقع می رفت همکاری نشان می داد. او عده ای برای حفاظت حاصلات رسیده موظف ساخت تا برای استفاده بریتانوی ها جمع آوری شود او تعهد کرد که خطوط مواصلات را تا هندوستان نگهبانی نماید (قدم اساسی که بریتانوی ها واضحاً از نظر دور داشته بودند) تا آنکه هر نوع اکمالاتیکه از طریق بولان فرستاده شود طور فصنون از آنجا بگذرد. همچنان محراب خان ترتیباتی گرفت که از ده الی هژده هزار گوسفند برای قشون بریتانیه تهیه نماید برای اجراءات بهتر امور چند کلمه نصیحت نیز به این تعهدات افزود که بی توجه باقی ماند. برنس نوشت:

«خان با جدیت تمام راجع به قصد بریتانیه که بمحل اجرا گذاشته اضافه نمود که این امر یکی از کارهای خطیر و مشکل است زیرا تمام افغانها از شاه شجاع ناراضی و همه مسلمانان از آنچه می گذرد به جنب و جوش مخالفت افتاده اند. دوست محمد خان امیر کابل مرد صاحب استعداد و لیاقت است و با آنکه با وضع موجوده، ما به آسانی قادر به خلع وی توسط شاه شجاع می باشیم ولی هیچگاه موفق به تسلط بر ملت افغانستان نخواهیم شد.»

حاضرأ مکناتن تشویشهای زیادی از خود داشت تا چه رسد به این قبیل پیشبینی های تاریک. او با قوای شاه شجاع (که با قوای بمبئی سر جان گین یکجا از سنده می گذشت) همراه بود. قوای کین نیز تقریباً به همان خطری مواجه بود که قوای کاتن بود. مکناتن گفت او زیرکانه شدیداً (در تلاش دریافت حیوانات) (به فقدان گوشت) مواجه شده است.

بنا بر آن او به عبور از بولان ادامه داد تا با کاتن ملاقات و خبر مایوس کننده باقیماندن ۱۲ روزه مواد غذایی و تنقیص جیره افراد به ربع وار را از او بشنود. علاوه بر او فکر می کرد ازین ببعده احتمال هر هوع مخالفت بمقابل قشون بمجربیکه داخل افغانستان شود موجود است. مکناتن به گورنر جنرال نوشت (سر ویلویای کاتن یک شخص فوق العاده بد بین است و تنها به این گفته اش اکتفا نمی کند که همه ما قهرا از گرسنگی خواهیم مرد بلکه به من تلقین می کند که شاه شجاع یک شخص غیر مطلوب در افغانستان بوده و ما در هر قدم بمخالفت مواجه خواهیم شد.)

مکناتن بیشتر خوشبین بود. او عقیده داشت (چنانکه درست هم ثابت شد) سرداران کندهاری کار خود را تمام شده می پندارند (آنها تنها به این فکر می کنند که با چه شرایط خوب کنار بیایند و اگر در آن ناکام شوند چطور طرح فرار خود را عملی نمایند) ولی با این هم جای تعجب نبود که جنرال ها از ناحیه تدارکات خود به اندیشه بودند و یا اینکه (کاتن همانطور در غم آینده دشوار خود نشست تا اینکه همه از جنرال گرفته تا دهل نواز بیک موضوع فکر می کردند و آن عبارت بود از دورنمای بدبختی قشون و قحطی حتمی که در پیشرو بود. جنرال نات گفت کمیساریت (اداره لوازم) بطور باور نکردنی بی کفایت بود. (و بهیچ زبان توصیف شده نمیتواند و نه معلوماتی راجع به حقه بازی نماینده های محلی خود می داد) در حقیقت دو اداره لوازم جداگانه وجود داشت یکی برای قشون بنگال و دیگری برای قوای شاه شجاع که هر دو دایماً در مقابل یکدیگر رقابت و قیمت اجناس محدودی را که در محل پیدا می شد تا درجه تباہی بلند بردند. شاه شجاع راه حل حاضر برای این مشکل داشت

ولی بر خلاف میل او انگلیسهای وسواسی مانع عملی کردن او می شدند. او بسادگی می خواست حاصلات رسیده را غارت کند و ساکنین آن را بگذارد از گرسنگی بمیرند.

مکناتن به این فکر نبود (ما مجبوریم به اتباع اعلیحضرت بگوئیم که آنها به حاصلات نرسیده دست نزنند ولی آنها این امر را دشوار می پندارند و فکر می کنم شاه نیز چنین عقیده دارد) براستی شاه شجاع کنایتاً می گفت (او در زندگی اینقدر مشکلات و نگرانی نداشته چنانکه درین سفر دیده است) این خرده گیری از طرف شاه شجاع با آن سوابق لشکر کشیهای ناکامش خرده گیری بی اهمیت نبود. مکناتن علاوه کرد: (دلیل آن واضح بود. مردم در دفعات گذشته هرچه را می خواستند خود شان بدست می آوردند و به هیچ شکایتی اجازه داده نمی شد که به شخص شاه برسد.)

سفیر همچنان از طرز تفکر شاه نسبت به ملت افغانستان که قرار بود اتباعش شوند اندیشه داشت.

مکناتن نوشت (من تأسف می کنم که بگویم عقیده او راجع به ملتش خیلی پست است.) مکناتن اظهار امید کرده بود: (ما باید بکوشیم تا بتدریج نظر او را نسبت به اتباعش تغییر بدهیم.) این همان نظریه بود که قبلاً خود صاحب منصبان بریتانوی نزد خود داشتند. جنرال نات راجع به آنها عقیده داشت (انصافاً مردم بسیار خوش قیافه هستند و من آنها را بسیار دوست دارم) او با یکی از آنها

که با بار میوه خود به اردوگاه آمده بود صحبت کرده بود. او (یکی از زیبا ترین مردهای بود که تا آن زمان دیده بودم، بکلی یک

جنتلمن واقعی) آن افغان از جنرال نات پرسید: چرا بریتانویها کشورش را اشغال می کنند؟ (من به او گفتم محض برای اینکه پادشاه مستحق شانرا به تختش بنشانیم. او گفت: ما دوست محمد خان را ترجیح می دهیم. من گفتم: او هیچ حق تخت و تاج را ندارد. من هرگز آنچه را در چشمان بزرگ سیاه او خواندم فراموش نخواهم کرد، پیش آمد و دستش را بر شانه من نهاد و با يك شجاعت ولي با لحن مؤدبانه گفت: شما چه حق بر بنارس و دهلي دارید؟ همان حق را دوست محمد ما بالاي کابل دارد و او آن را حفظ خواهد کرد.) جنرال نات از روی مآل اندیشی علاوه کرد (من برآستی معتقدم که مردم افغانستان کشور شان را بدون جنگ تسلیم نمی کنند. می دانم اگر من بجای آنها بودم من نیز چنان می کردم.) در عین حال جنرال کین اوضاع را تحت اداره خود گرفت.

جنرال نات از جنرال کین خوشش نمی آمد (حقیقت اینست که او يك صاحب منصب اردوي ملکه و من يك صاحب منصب کمپنی هستم، عقیده راسخ من اینست که يك افسر اردوي ملکه هر قدر هم با استعداد باشد بکلی مناسب قوماندانی يك قشون کمپنی نیست) و او را چنین توصیف کرد: از نسلیت که در مکتب خشن بار آمد . . . وي همه عادات اردوگاه شبه جزیره را حفظ کرده بدون اینکه از صیقل دربارها و اجتماعات شهری بهره ای برده باشد، طرز صحبت او همکاران و آنهایی را که با او معاشر بودند همواره به فکر خشونت آنهایی می اندازد که تحت قومانده مالبرو در فلاندرز خدمت کرده بودند. ولي لا اقل این جنرال با زبان این حقیقت را دریافت که یگانه امید در حرکت جانب کندهار می باشد

این تصمیم گرفته شد و خلاف توقع اجرای وظیفه (باوجود قلت آب) خیلی ساده ثابت شد. کهندل خان و برادرهایش از شهر فرار کردند. احتمال مقاومت آنقدر ضعیف بود که اجیران شاه شجاع بی خطر می توانند سر رشته را بدست گیرند. طلای بریتانیه دسته ای از طرفداران شاه شجاع را خریداری نمود و بتاريخ ۲۵ اپریل ۱۸۳۹ شاه شجاع الملك در بین هلهله این مردم چاپلوس با نعره های «پسر ارشد تیمور شاه را خوش آمد می گوئیم، کندهار از دست بارکزائی ها نجات یافت، خداوند دشمنان شما را نابود سازد» فاتحانه به کندهار داخل شد.

مسرت آشکاری که در وقت پذیرائی از بازگشت شاه در کندهار بملاحظه رسید بیشتر به ذوق مکناتن موافق بود. این پذیرائی ها را چنین توصیف کرد (احساسات قریب به پرستش) ولی دو هفته بعدتر توانست ببیند که این احساسات بی ثبات نسبت به خاندان سدوزائی چقدر قیمت دارد. درینوقت همه قشون سند و اصل و رسم گذشتی در میدان بیروز شهر اجراء شد. شاه شجاع بر تختی زیر سایبانی بزرگ نشسته و پس از فیر ۱۰۱ توپ که با احترام او صورت گرفت سلام مارش رسم گذشت عسکر را قبول کرد. جای برای تماشاچیان تعیین شده بود. در پروگرام رسمی تذکر داده بود که از احساسات آنها (توسط اردوی شاهی جلوگیری بعمل می آید) این یکی از تدابیر غیر ضروری بود زیرا نمایش بسردی استقبال شد. هاویلاک گفت (مردم کندهار با بی علاقگی و تنفر زیاد همه جریان را تماشا می کردند) بمشکل حتی صد نفر آنها برای تماشای آن قدم رنجه کرده بودند. اما شاه شجاع از واقعات روز شادمان بود و با صولت بیان داشت که تاثیر معنوی آن از پیکن تا قسطنطنیه احساس خواهد

شد. در عین حال هنگامیکه رجال ابن الوقت چاپلوس و سودجو برای بدست آوردن کرسی داد و فریاد می کردند، شاه از روی مطایبه اظهار داشت: شش روز را در بر گرفت تا خداوند تعالی آسمان و زمین را بسازد اما آنها به او که يك موجود عاجز فانی است حتی همانقدر مهلت را نمیدهند تا امور را بسنجد و این بس دشوار است. قشون حالا برای دو ماه در کندهار بانتظار پخته شدن حاصلات و تجدید تدارکات پا در گل نشسته بودند. صاحب منصبان و افراد بزودی بکلی خسته شده بودند. بمشکل مشغولیتی می یافتند در جائیکه بگفته هاولاک (يك شهر بزرگ و بسیار کثیف که دارای ۸۰ هزار سکنه بود با يك جاده که از مرکز شهر می گذرد به عرض پنجاه پا شصت فوت وجود دارد. باقی کوچه های آن تنگ است.) جاهای تماشائی یکی هم گنبد سفید مقبره احمد شاه بود و مسجد قشنگ که در آن خرقة پیامبر اسلام جا داشت. این تماشا هم چون مکرر می شد برای بریتانیویان لذت نداشت. در عین حال بیماری شیوع یافت. سپاهیان بریتانوی با جیره گوشت گاو و میوه های پخته در زیر خیمه ها در آن گرمای وحشت ناک زندگی و به تب، پیپش و مرض برقان (زردی) مبتلا شده بودند. هاولاک برادرانش نوشت موقع آن رسیده تا چیزی بوقع بپیوندد. (عزیزم ما و شما اگر راست بگویم ما باید یا بجنگیم و یا اینکه من اکنون آنقدر فهم پیدا کرده ام که منفعت ترك خصومت و مصالحه عمومی را بمنظور بیعت بوقع به شاه بحيث يك عمل بهتر تشخیص بدهیم.)

ولی ازین هیچ خبری نبود تنها هیجانیکه وجود داشت ارسال يك قطار سواری تحت قیادت کلونل رابرت سیل برای تعقیب سرداران

کندهاري بود که پس از دریافت اطلاع پناه گزین شدن آنها در خاک ایران دست خالی برگشت. ولی قبلاً شواهد هول انگیز شدید شدن احساسات مذهبی و ملی بمقابل مهاجمین وجود داشت. دشمنانی هم اکنون در گرد و نواح اردوگاه بریتانوی کمین کرده بودند. يك نوع آنها رهنمائی بود که انگیزه ای جز غارت کردن نداشتند. در حال حاضر نفرت شدید نیز وجود داشت. دو صاحب منصب جوان برای اینکه از خستگی توقف طولانی در کندهار کاسته باشند برای شکار ماهی رفته بودند و بطور فجیع مورد حمله آمدند. یکی از ایشان لفتننت انور ارتی از قطعه شانزدهم لانسوز بقتل رسید. هنگامیکه شاه شجاع این قصه را شنید اخطار داد:

(آقایان بخاطر داشته باشید شما حالا دیگر در هندوستان

نیستید.)

دوست محمد خان در کابل از توقف طولانی قشون مهاجم در کندهار در تعجب بود - فهمیده نمی توانست هرگاه کین و مکناتن حقیقتاً فکر پیشروی را بالای پایتختش داشتند چرا وقت خود را در بیکاری مطلق در کندهار صرف نمایند. نامبرده چنین نتیجه گیری کرد که بریتانیوها حتماً فکر حرکت جانب هرات را داشته و قشون سنده جانب غرب رهسپار خواهد شد و تا سال آینده از عملیات علیه کابل خود داری خواهد نمود. بنا بر آن او توجه خود را بالای دفاع جبه شرقی که سبکها فعلاً در حال تقرب بودند متمرکز ساخته و برای مقابله با این خطر بهترین افرادش را تحت قومانده فرزند ارجمندش اکبر خان اعزم نموده بود.

ولی در آخر جون بعد از دو ماه وقفه کین اردوگاهش را از کندهار

رچید و به مارش خطیر جانب کابل آغاز نمود قلعه مستحکم غزنی که

۲۳۰ میل در شمال شرق کندهار و ۹۰ میل بطرف جنوب پایتخت فاصله داشت مستقیماً در سر راهش واقع شده بود.

غزنی که ۸۰۰ سال قبل از آن زادگاه امپراتوری بزرگ محمود غزنوی و باعث افتخار و غرور ملت افغان بود برای سالیان درازی اشغال نشده بود و حاضراً غیر قابل تسخیر فکر می شد. در آوان توقف بریتانوی ها در کندهار استحکامات آن بیش از پیش تقویه شد و ما یحتاج ششماهه در آن ذخیره و مدافعین قلعه تا ۳۰۰۰ نفر تحت قیادت حیدر خان (پسر دیگر دوست محمد خان) تقویه و افضل خان (پسر دیگرش) با يك قوه سواری در بیرون حصار گشت و گذار می نمود تا به مقابل پیشقراولان مهاجم آماده نبرد باشد. دوست محمد خان یکبار دیگر در قضاوت، خود راجع به پلان دشمن مرتکب اشتباه شد. افتخار این کار به سر جان کین تعلق می گیرد که لیاقتی بیش از آنچه به حیث جنرال دارا بود از خود نشان داد. دوست محمد خان تصور کرد که جنرال کین در نظر دارد از مبارزه در غزنی صرف نظر و از آنجا گذشته بالای کابل مارش نماید. اما کین هیچ فکر پنهان شدن در غزنی را نداشت او پیشنهاد کرد که مانند يك نر گاو سرش را به دروازه غزنی بکوبد.

پلان کین هم همانقدر بالای اطلاعات نادرست استوار بود که نقشه دوست محمد خان بود. برآستی تنها در کندهار بود که کین تصمیم گرفت دایره اطلاعاتی از خود تشکیل نماید. وی به مکناتن گفت در حال حاضر چنین چیزی وجود ندارد و وی هیچگاه قشونی را فاقد آن ندیده است.

حاضراً میجر تاد و لیوتنانت لیچ صاحب منصبان سیاسی او به وی اطمینان داده بودند که غزنی قدرت بزرگ ندارد و اشغال آن اشکالی

نخواهد داشت ولو که در مرتبه اول با دیدن قشون ما آنرا ترك نکنند. کین بلا درنگ این پیشبینی خوش بینانه و در عین حال احمقانه را پذیرفت. او حتی (با ابله‌ی که شاید در جنگ های هند بی نظیر باشد) تصمیم گرفت قسمت کلی توپهای ثقیل را در کندهار پشت سر بگذارد. هاولاک که از منابع خود اطلاع گرفته بود که از غزنی دفاع خواهد شد و در کندهار گذاشتن آن توپهای ثقیل را (پس از آن همه جانکشی و کشانیدن از بین کوه ها و دره ها) آنهم در اولین فرصتی که ضرورت بود نامعقول دانست او به کماندران چیف خاطر نشان کرد که ناپلیون در محاربه اکرویلنتگون در محاربه برکوس و لیک در بوهرت پور (هر کدام شان در ساعت حمله به حصار دشمن از رهگذر فقدان توپهای کافی و دارای قطر بزرگ افسوس خورده بودند) کین مناظره او را رد کرد. هاولاک که در وجود جنرال (یکنوع خود خواهی و خودرانی که بشکل تعصب بسیار شدید و سرپیچی از حقیقت) کشف نموده بود عقیده داشت که دلیل اصلی برای اخذ چنین تصمیم بی باکانه ارفاقی بود که کین همواره در مقابل قوای بمبئی نشان می داد در حالیکه قوای بنگال را (بیرون از اعتماد خود بشکل تبعیضی) نگه می داشت. قدمدار ترین توپچی در اردوی سنده یک صاحب منصب قوای بنگال بود. با پشت سر گذاشتن او در کندهار مع وسایل محاصره وی زمینه برای یک صاحب منصب قوای بمبئی مهیا می شد تا قیادت توپخانه را در غزنی به عهده گیرد و اگر کدام افتخار یا جایزه نقدی حاصل شود به او تعلق یابد.

کین تقریباً بعد از چهار هفته بتاريخ ۲۱ جولای هنگامیکه به غزنی رسید فوراً به خط خود متوجه شد. مشاهده نمود که غزنی محل فوق

العاده مستحکم از لحاظ طبیعت و ساختمان بود حصار آن در دامنه تپه قرار داشت که جبهه عقبی آن را تشکیل می داد. و واضح بود که با قوت تقویه شده است و شکلی نبود که دیوارهای ضخیم آن با توپهای شش پونده و نه پونده (تنها توپهای را که با خود آورده بود) تخریب شده نمی توانست. کین درمانده شده بود. هجوم توسط نرد با نهابه حصار بقیعت حیاتی فوق العاده تمام می شد.

گذشته ازین وی با تدارکات سه روزه طاقت محاصره را نیز نداشت. شجاع پیشنهاد کرد غزنی را يك طرف گذاشته به تقرب جانب کابل ادامه داده شود. او به کین گفت:

(هرگاه يك مرتبه در حصار رخنه وارد گردید حصار از شما می شود ولی فهمیده نمی توانم شما چطور موفق به رخنه کردن می شوید و چطور می توانید داخل حصار گردید.)

درینجا فقط يك راه که برتانیوها معمولاً برای تخریب بسیاری از قلعه هایی که در افغانستان بکار می بردند وجود داشت. کیپتان مکنزی توضیح نمود که (يك قلعه افغانی مشتمل بر يك محل چهار ضلعی که در هر گوشه آن برجی وجود دارد می باشد. دیوارها از توده های گل که تهداب آن از شش تا هشت فیت ضخامت داشته و قسمت فوقانی آن شاید تا سه فیت برسد تعمیر و ارتفاع عمارت اصلی آن از بیست تا چهل فیت تفاوت می کند که دارای تعداد بیشمار سوراخها و تیرکشهاست. بصورت عمومی يك دروازه بزرگ دارد و طریقه اشغال آن از طرف ما نیز خیلی ساده است. هرگاه با فیر چند توپ بر آن کاری از پیش برده نشود در دسته آتش حمایه وی دیوارها را تحت آتش گرفته و يك نفر از صحاب

منصبان با يك خريطه باروت پيش رفته و آن را به دروازه ميخ و فلیته بطي سوز آن را آتش زند وبا سرعت ممکنه از آنجا دور شود. (۱) دروازه منفجر و قوای مهاجم به آن داخل می شود و هرگاه مبارزه صورت گیرد مدافعین را از دم تیغ بکشند.) این تکنیک برای اول بار در غزنی بکار رفت. مجویزی که کاملاً با قلعه های کوچکی که مکنزی توصیف می کرد فرق داشت. ولی به موقع رسیدن يك برادرزاده دوست محمد خان به اردوگاه برتانوی افشا کرد که يك مدخل دیگر یعنی دروازه کابل تقویه شده است و کیپتان تامپسن از قطعه انجنیري بنگال داوطلب انفجار آن توسط باروت در تاریکی شب شد. کین از مخمصه نجات یافت و کریدت این پلان (شجیعانه و درخشان) را حاصل کرد. وی ازین موضوع محرمانه به مکناتن گفت: مکناتن نیز محرمانه به شاه شجاع اطلاع داد. در نتیجه بزودی تمام افراد اردوگاه از آن اطلاع یافتند. این طرح بیش از آنکه بگوش مدافعان حصار غزنی برسد به محل اجرا گذاشته شد.

يك روز قبل از هجوم برتانوی ها اولین مزهء ضریت غازیان را که جنگجویان باعزم و بی باک بودند و زیر لوای اسلام می جنگیدند پشیده بودند. آرزوی نهانی این جنگجویان مخوف و متعصب یا کشتن کفار در میدان جنگ و یا شهادت درین راه بود. کاملاً یقین داشتند که بهر در صورت در جنت حا می یابند. آنها مبارزهء قریب را ترجیح می دادند. و

(۱) ولی همواره آن قدر سریع نمی بود. صدها قلعه دار وادی وزران بعدها بهمین شکل تخریب شد ولی در یکی ازین عملیات (لیوتنانت پیکو توسط يك انفجار کشته شد زیرا وقتیکه می خواست دروازه را منفجر کند فلیته آن کوتاه بود.)

سلاح محبوب آن ها شمشیر بود. ابری از غازیان سواره بر اردوگاه شاه شجاع فرود آمد و مصمم بودند از شر پادشاهی که با برگشتن به قدرت بالای شانه های کفار به دین اسلام توهین کرده بود رهائی یابند.

توپخانه حصار به پشتیبانی از غازیان باالخاصه يك توپ برنجی چهل و هشت پونده که افغانها اسم آن را زیر زن مانده بودند داخل معرکه شد. قطعهء یکی از مرمیهایی زیر زن بعد از دو پارچه شدن بروی میدان به اردوگاه شاه شجاع افتاد اولاً پای یکی از سربازان و بعداً گلوی یکی از اشتران را خراشید فاصله آن تقریباً دو هزار یارد بود و هردو زخم جزئی بود. با این هم سپاهی و آن چهارپای بیچاره هردو اثر آن زخمها مردند.

در عین حال با يك حمله شجیعانه توسط قطعه سوار شاه شجاع که با حمله مصممانه قطعه پیاده تحت قیادت کاپیتان جیمز اوترام (آنکه بعدها مانند هاویلاک اسمش در سال های شورش مشهور شد) تعقیب گردید.

از هجوم غازیان جلوگیری بعمل آمد. تقریباً پنجاه نفر غازی اسیر و به حضور شاه شجاع آورده شدند. آنها شاه شجاع را به خشم آوردند زیرا از مجاهدت خود اظهار ندامت نه بلکه سرافرازی می کردند. یکی از آنها از روی بی باکی دلیل دیگر بر آن افزود و یکی از حاضرین شاه را با کارد زد و شاه که حوصله اش به آخر رسیده بود امر کرد همه آنها را بیرون برده سر بزنند.

یک نفر صاحب منصب وحشت زده بر تانوی که از روی تصادف با این قصابی که در پشت خیمه شاه شجاع اجرا می شد برخورد نمود او نقل

کرد که آنها چهل یا پنجاه نفر بودند پیر و جوان بسیار آنها مرده بودند و عده آخرین رمقهای خود را می کشیدند. دستای تعداد از آنها از عقب بسته شده بود. چند نفر نشسته و چند نفر دیگر استاده انتظار سرنوشت خود را می کشیدند. جلادان شاهی و دیگر خدمت گاران با زخمی کردن و فلج ساختن آن بیچارگان بینوا توسط شمشیرها و کاردهای خود لذت می بردند. (زیرا برآستی آنها می خندیدند و مطایبه می کردند و چنان معلوم می شد که آنها این عمل را يك نوع تفریح می پندارند.) کشتار این غازیان اسیر در خاطرات افغانها علیه شاه شجاع و برتانویهای متحد او خاطره فراموش ناشدنی شد. که با تأثر نوشت (بالآخره روز محاسبه فرا رسید و هنگامیکه سیاست ناپاک ما در خون و خاکستر غرق شد ناله دخترش غازیان مانند شیون تدفین سیاست ما بگوش می آمد.)

صاحب منصب مذکور حکایت می کرد که در آن لمحہ (آن منظره خون آلود و خوفناک) در هیجان حمله شب آینده فراموش شد شب ۲۲ جولائی تاریک و طولانی بود و باد شدید او از پیش قدمی تامپسن و نقب پرانها او را که محتاطانه بسوی دور دروازه کابل پیش می رفتند در خود محو می کرد. در آنجا آنها نه صد پوند باروت را در هفتاد و پنج خریطه جا بجا کردند و تا ساعت سه صبح همه چیز آماده بود. توپخانه سبک کین برای انحراف توجه دشمن آتش باری بی ضرری را بالای دیوارها شروع نمود (این آتش باری خساره ای وارد نکرد به استثنای قطع سر يك افغان که در کنگره دیوار استاده و ما را به نزدیک شدن دعوت می کرد) و قطاری از روشنائی آبی در امتداد دیوارها چشم می زدند و سپاهیان که بالای آن سنگر گرفته بودند بااحتمال يك حمله توسط نردبانها ناگزیر

بجانب غلط می نگریستند. قطعه نقب پران در زیر باران بجانب دروازه کابل خیزدند. خریطه باروت را که به شکل يك لوله پر از باروت بود آتش زدند. دفعه اول آتش نگرفت. ولی بعد از آنکه لیوتنانت دیورانند فلیته، آنها با ناخن خود خراشید فلیته آتش گرفت. نقب پرانها به پناه گاه خیزدند انفلاق مدهشی رخ داد ابر سیاه از دود بطرف آسمان بلند شد در حالیکه تیرها و سنگهای دروازه بهرطرف پراکنده شد.

شیپوری حمله و اجرای آن نقشه را که امید آن ضعیف بود اعلان کرد. قطعات خفیف پیاده از چهار کنگد اروپائی تحت قیادت کلونلی دنی از قطعه خفیف پیاده سیزدهم بطرف رخنه یورش بردند.

سر نیزه های برتانوی با شمشیرهای افغانی در رهرو باریک با هم در آمیختند در حالیکه قطار هجوم دسته دسته بداخل رخنه پیش قدمی و مرمیهای خود را از فاصله نزدیک خالی و راه را برای قطعه دیگر باز می گذاشت. با این فاصله نزدیک و آن جمعیت متراکم حتی تفنگهای فلیته دار هم در اجرای قتال وحشت آور از دیگر تفنگها پس نمی ماند. مدافعین شروع به عقب نشینی کردند و مهاجمین پیش قدم حالا در بالای سر خود یکی یا دو تا از ستاده های صبح گاهی را که در آسمان چشمک می زدند دیده می توانستند آنها بطرف قلعه پیشروی خود را ادامه دادند و بزودی سه آواز هو را داخل شدن دنی و افرادش را در حصار غزنی به کسانیکه در بیرون آن بودند اعلان کرد. در حمایت قریب آنها قطعه هجوم اصلی تحت قومانده، برکدیرسیل رسید. لحظه ای در مدخل دروازه توقف و یکی از افراد نقب پران تامپسن که از اثر انفلاق گیج شده بود را پور داد که اهو بواسطه سنگ ریزه ها مسدود و او قادر نبود روشنی روز را ببیند.

سیل تصادفاً سخنان او را شنید و با دست و پاچگی به شیپورچی امر کرد تا آواز عقب نشینی را بکشد. آوازی شیپور را همه قطعه هجوم شنیدند و در يك وضع سراسیمگی متوقف شدند. ولی کیپتان تامپسن آنجا حضور داشت تا اشتباه سیل را اصلاح کند. دنی واقعاً درون قلعه بود و افراد او بر فراز دیوارها قرار گرفته و از آنجا بالای مدافعان که در مقابل افراد سیل هجوم آورده بودند آتش می‌گرفتند. شیپور دوباره آواز پیش قدمی را اعلام کرد و ستون هجوم به پیش حمله کردند. قبل از آنکه پرچم رنگه قشون برتانیه از برجهای حصار با نسیم صبح گاهی به اهتزاز در آید هیچ کاری بجز از وظیفه داغ پاک کردن دشمن از سر راه باقی نمانده بود.

در میدان اصلی حصار (صحنه ای) از خون و هرج و مرج دیده می‌شد. اسب‌های بدون صاحب و بی‌لجام با هم دیگر نزاع می‌کردند همدیگر را لگد می‌زدند و دهن می‌انداختند و با عصبانیت تمام بالای هر کسیکه می‌دیدند یورش می‌بردند بالاخره به سپاهیان امر شد که برای دفاع از خود بر آن جانوران بر آشفته آتش کنند. در عین حال افغانها از فرط مایوسی دیوانه وار از پناه گاههای خود بیرون آمده و بر مهاجمین حمله کردند و توسط تفنگهای فتیله دار یا توسط سر نیزه بریتانویان بقتل رسیدند عده ای سعی داشتند از طریق خرابه های دروازه کابل فرار و عده زخمیان و از پا افتادگان بر روی تیرها و چوبهای شعله ور می‌افتادند و آهسته آهسته با سوختن پوستین‌ها ضخیم خویش کباب می‌شدند. تا نیمه روز همه چیز خاتمه یافته بود. حصار تسخیر نشدنی غزنی با دادن تلفات عمومی ۱۷ نفر کشته و ۱۶۵ نفر زخمی اشغال شده بود تلفات افغانها ۱۲۰۰ نفر کشته ۳۰۰ نفر زخمی و ۱۵۰۰ نفر اسیر بود.

هر افغانیکه اسلحه را به زمین می گذاشت حتی در لمحات اوج یافتن هجوم به او امان داده شد. هیچ حرکت منافی عفت از طرف قشون فاتح در مقابل زنانی که در حصار بودند صورت نگرفت. هاولاک بدون تردد این (خود داری و ترحم را) ناشی ازین حقیقت دانست که همه شراب ها را اردو پانزده روز قبل تمام کرده بودند و هیچ شرابی در تاراج حصار غزنی نیز بدست نیفتاد هرگاه بعضی از سپاهیان مست از باده می بودند و یا در ذخایر افغانها شرابی به چنگ شان می افتاد اوضاع صحنه در حصار و به شهر بکلی چیز دیگری می بود.

فتح غزنی با قناعت هاولاک ثابت ساخت که قشون می تواند چهل میل مارش جبری نماید و یک حصار را بدون کمک شراب در ظرف (کمی بیش از یک ساعت اشغال و بعدها) با یک خود داری و انسانیتی که در تاریخ بی نظیر است پیش آمد نماید. ازین هم گذشته طبیبان اردو که در مداوای عاجل زخمی های غزنی سعی به خرج داده و مقررات عدم نوشیدن شراب را نافذ کرده بودند بدون شك قابل تمجید بودند. چیمزاتکینسن نوشت (هنه زخمیان شمشیر طور مطلوب التیام یافت و ما بطور قطع این امر را ناشی از عدم نوشیدن شراب در شش هفته گذشته داشتیم) باین ترتیب هاولاک فاتحانه نتیجه گیری می کند که (بیایید ازین بعد دیگر اصرار نکنیم که شراب جزو لاینفک جیرهء سپاهیان می باشد).

میجر هوگ معاون قاضی مدافع عمومی قطعه بنگال که تاریخ این لشکر کشی را نوشت تا این اندازه متیقن نبود. او یاد داشت کرد که شراب هنگامی ختم شد که سپاهیان اروپایی (بنا بر خوردن گوشت های چرب گوسفندها دنبه دار و نوشیدن آبهای محلی که خاصیت مسهلی

داشت بیشتر به درد شکم مبتلا شده بودند.)

بعدها هاویلاک نظر افراطی راجع به این موضوع اتخاذ کرد. وی به دو واقعه تب خفیف استناد کرد می نویسد که به اثر سفارش رفقا راضی شدم (روزانه چند گیلان شراب به عوض نوشیدن آب خالص که برای چندین ماه به آن عادت کرده بودم بنوشم.) بعد از شفای عاجل او دوباره از نوشیدن شراب پرهیز کرد و (از وقتیکه آب خالص یگانه نوشیدنی من شد از معافیت کلی مریضیهایی جدی برخوردار شدم.)

بنا بر آن او درین عقیده خود که (نوشیدن آب بهترین رژیم برای یک سپاهی است ثابت قدم گردید.)

اندکی پیش از هجوم به غزنی کپتیان لارنس که از وظیفه اکتشاف حصار بر می گشت با یک سوار دشمن مصادف شده بود که او را مشغول صحبت نگهداشته بود. آن افغان به لارنس گفت که وی اردوگاه قشون بریتانوی را دیده است. او با تنفر گفت شما (یک دشمن صاحب خیمه ها و اشتران هستید ولی اردوی ما مردانند و اسپان.) با اشغال غزنی این نظر تحقیر آمیز از بین رفت. با آنکه بریتانیوها در اول و هله آنها درک نکردند ولی سرنوشت تمام لشکر کشی با اهداف و مقاصد آن توسط همین یک ضربه واحد معین شد. شاه شجاع که حمله را از یک فاصله قریب مشاهده می کرد در تحت آتش ها از خود خونسردی نشان داده بود.

اگرچه بگفته آشنای افغان لارنس که او را یک مرد کم بخت خطاب کرده گفته بود به مجردیکه شما رو برگردانید او توسط دوست محمد خان پادشاه ما از تخت بزیر انداخته خواهد شد. و بر پشت اسپش مانند کوهی محکم نشسته بود و کوچک ترین خوفی توسط شمشیر یا حرکاتش از خود

نشان نداد و چنان معلوم می شد که يك وجب حرکت کردن تا زمانیکه آتش دوام داشته باشد منافی شان پادشاهی او می باشد بالاخره کین و مکناتن با او پیوستند و یکجا بجانب حصار تسخیر شده حرکت کردند. حیدر خان سر قوماندان جوان مدافعان که در يك خانه بود به حضور پادشاه آورده شد.

شجاع از طرف مشاوران بریتانویس بر حذر شده بود که نباید قتل عام ننگین غازیان اسیر را تکرار کند او را با محبت پذیرفت و از روی تعارف اظهار داشت که گذشته ها بخشیده شده و سردار جوان به امنیت رفته می تواند.

افضل خان پسر دیگر دوست محمد خان در انتظار بود تا توسط سوارانش هنگامیکه بریتانویها شکست یافته و غزنی را ترک کنند حمله کند. از دیدن پرچم رنگه آنها که از بالاحصار غزنی باهتزاز در آمده بود بروحشت افتاد. اما افغانان که با تسخیر حصار شان عمیقاً تکان خورده بودند دیگر حوصله قدرت نمائی را با این مهاجمان مهیب در خود نمی دیدند. جبار خان برادر دوست محمد خان که در گذشته میزبان برزیس بود تحت پرچم صلح برای مذاکره به غزنی آمد. او بیعت دوست محمد خان را به شاه شجاع عرضه کرد ولی رتبه وزارت را برای او مطالبه کرد. شجاع این پیشنهاد را رد کرد و بدون شك سوابق وزیر فتح خان را پیاد داشت و در عوض به دوست محمد خان (پناهندگی محترمانه) را در هند بریتانوی پیشنهاد نمود. جبار خان با نارضایتی این پیشنهاد را رد و اظهار داشت که او و برادرش تا آخرین رمق حیات خواهند جنگید. جبار خان با دادن این اخطار قهرمانانه به کابل برگشت.

در عین حال کین امر عمومی پرطنطنه بی صادر نمود تا به افتخار فتح غزنی جشن گرفته شود. نامبرده این حکم را با این کنایه شروع کرده بود که وی احساس می کند به مشکل از عهده حق شجاعت قشون بر آمده می تواند.

و منتهی سعی خود را بکار برده بود تا طی دوازده پارا گراف طولانی این حق را اداء نماید آنقدر گفته بود که ویلنگتون در توصیف و اترو نگفته بود. اسماء بیش از بیست نفر از صاحب منصبان تشکر کرده بود و با این بیانات خود خاتمه داده بود که (هیچ قشونی در هیچ محاربه بیشتر از قشونی که من افتخار قیادت آنرا دارم از لحاظ حوصله نظم و حفظ خونسردی در تحت همگونه شرایط مستحق تمجید نیست. سر جان کین افتخار دارد که موقع یافته است رسماً از آن تقدیر نماید) تحت تاثیر همین تمجید پر صدا بود که سر رابرت پیل اشغال غزنی را به مشابیه (درخشان ترین موفقیت نظامی در آسیا) تعریف کرد مدعی که بگفته فورتیسکو بسیار خنده آور است.

انتقاد کنندگان مشاهده کردند که کین بمقابل کلونل دنی کینه داشت و ملتفت بود که همه امتیاز را به او ندهد از رابرت سیل که با اعلام عقب نشینی از اثر دست و پاچگی قریب بود همه چیز را بر باد دهد، تقدیر نمود و سیل کاملاً خلاف استحقاق قهرمان جنگ افغان می شد. او قیادت قطعه خفیف شماره ۱۳ ملکه را به عهده داشت کندکی که مکتزی آنرا (در وضع بسیار خراب) تعریف کرد. تعدادی از افراد آن در مرضیکه در برما شیوع یافت مردند و بار دیگر با استخدام جا روب کشهای زندانهای لندن آنرا تقویت کردند. این کندک در یک (حالت مهیب بی

اطاعتی) بود. يك نفر صاحب منصب و چند نفر خورد ضابطان را به گلوله زدند و سیل خودش بارها بمرگ تهدید می شد. هر دفعه که چنین اتفاق می افتاد در میان افراد با نامه در جیب حاضر می شد و امر می کرد که تفنگهای خود را با کارتوسهای پوچك پر کنند بعبارت دیگر آنهایی را که ناراضی بودند با پر کردن کارتوس پوچك در تفنگ شان بمبارزه آشکار طلب می نمود. سیل راست، مقابل مبارز خود در حضور بتالیون باغی خود قرار می گرفت و بعد از آن امر می کرد (آتش کنید) اما این لاف هیچگاه نتیجه نداد و هنگامیکه او از فیرهای بی خطر فرو می نشست فاتحانه نعره بر می آورد: (ها ها - اگر شما مرا نمی زنید قصور من نیست!)

آمیخته با این مطالبه پدرانہ اجراءات شدید وجود داشت. چهار نفر متهم هر صبح و چهار نفر متهم هر شام به تیرهای مثلثی بسته می شد و هشت صد قمچین مثلاً به اتهام سوء قصد بر يك صاحب منصب زده می شد.

هنگامیکه آنها از شفاخانه خارج می شدند کوچکترین بی اطاعتی از قبیل جواب جسورانه سبب محکومیت فوری و نواختن سیصد شلاق بایشان می شد. این دیسپلن مؤثر واقع شد و به قول يك صاحب منصب: «سپاهیان مانند اطفالی شدند که با آنها هرچه می شد می کرد». باوجود این جزاهای وحشیانه سیل، افراد او را احترام داشتند زیادتر بخاطر اینکه (هیچ چیز او را اغوا نمی کرد که مانند يك جنرال رفتار نماید. باوجود اعتراض همکارانش او عادتاً دو میل پیشتر از قشونش حرکت می کرد و در جنگ مانند يك نفر افراد می جنگید. (در نتیجه او همواره زخمی می شد و این کار به محبوبیت او می افزود.

دوست محمد خان خیال داشت هرچه در قدرتش باشد در مبارزه بیرون کابل بکار ببرد ولی افغانها چندان نتیجه، درین کار نمی دیدند. همینکه قشون بریتانوی از غزنی به جانب پایتخت پیشروی را آغاز کرد، قشون او شروع به پراگنده شدن نمود. اجیران بسواری اسپ فرار می کردند و حاضراً یکی از حامیان آنها حاجی خان کاکر به دشمن پیوست. دوست محمد خان التماس نهائی از مردم خود نمود و فریاد زد (شما درین سیزده سال نمک مرا خوردید در بدل این مدت طولانی نگهداری و محبت یک مرحمت بمن نمائید تا شود که شرافتمندانه بپیرم. هنگامیکه یک یورش نهائی را بالای سواران این فرنگی ها می برم در جوار این برادر فتح خان بایستید تا درین هجوم من بشهادت رسم، آنگاه شما بروید هر طوری خواستید با شاه شجاع کنار بیائید).

در مقابل این سخنان عکس العملی وجود نداشت. دوست محمد خان ناامیدی خود را با یک وقار زاید الوصف کنترل و ایلجاری ها و آنهاییکه امان خود را با بیعت از شاه شجاع می خواستند بخرند مرخص نمود. بعد از آن او با عده، مختصر طرفداران باوفایش بطرف شمالی جانب کوه های هندوکش شتافت.

در ظرف ۲۴ ساعت یک قطار سوار تحت قومانده اوترام به تعقیب او پرداخت.

دستگیری امیر که در جمعیت او زنها و اطفال شامل بود کار مشکلی نبود. ولی رهنمائی که با قطار بریتانوی بود همان حاجی محمد خان کاکر بود که باوجود فرار از دست دوست محمد خان جداً معتقد بود که از تعهدش دفاع کند و آرزو نداشت امیر را اسیر ببیند. با عذرهای

مختلف برای معطلی، او حرکت قطار كوچك اوترام رابطی ساخت تا دوست محمد خان موفق شد بشمال بگذرد و پناهی در آنطرف هندوكش بیابد. دسته اوترام دست خالی برگشت و مورد طعن نیشدار رفقای خود واقع شد و کین خودش از روی استهزاء گفت که او فکر نمی کرد که در جمله تمام قوا فقط سیزده نفر خر وجود داشته باشد.

بتاریخ ۶ - اگست ۱۸۳۹ شاه شجاع و قوای بریتانوی مقابل دیوارهای کابل رسیدند و روز دیگر شاه شجاع به کابل داخل شد. آثاری از استقبال و خوش آمدید دیده نشد و اهل کابل هنگامیکه شاه اسپش را می راند و مکناتن و برنس در دو جناح او با لباس مکمل دیپلوماتیکی سوار بر اسپها روان بودند با بی علاقگی مطلق تماشا می کردند. این یونیفورم دلچسپ مرکب بود از يك كلاه كاك كه با پرهای شتر مرغ تزئین یافته بود و يك كوت فراك آبی با دکمه های برجسته که کالرها و آستینهای آن زرد دوزی شده بود و سر دوشی که از لحاظ شکوه و جلال دست کم از سر دوشی يك فیلد مارشال نداشت و يك پتلون که دارای لیس (نوار) عریض زرین بود.

بریتانیوها از لحاظ آرایش بر شاه سبقت داشتند و معلوم گردید، اگر پذیرائی مردم کابل محل قرار داده شود، بسیار وقت بکار بود تا شاه شجاع بتواند بدون حمایت سر نیزه بریتانوی به آرامی سلطنت کند. اعلامیه سمله اظهار داشته بود که:

وقتیکه يك مرتبه شاه شجاع به تخت نشست و استقلال و وحدت افغانستان تأمین گردید قشون بریتانوی خارج خواهد شد. این امر هنوز هم محل آرزومند است. اوکلند بود. بتاریخ ۲۰ اگست وی ضمن مصاحبه.

خود اظهار داشت که: «من مشتاقانه آرزومندم قوای که اردوی سنده را تشکیل داده است یکبار دیگر بداخل مناطق خود ما جابجا شود».

راضحاً يك قوه که از شاه شجاع نگهبانی نماید باید باقی می ماند و در اول فکر می شد که پنج یا شش کندک برای این منظور کافی و باقی تمام قطعه بمبئی با يك قسمت قطعه بنگال خارج می گردند. اما تا شروع ماه اکتوبر فکر بریتانویان عوض شد و بعلت آوازه گشت و گذار دوست محمد خان در آنطرف هندوکش و تحریک مردم برای حمله بر شاه شجاع بیشتر ماندنی شدند و تصمیم گرفتند تا يك اردوی بزرگتر نسبت به آنچه در نظر داشتند در افغانستان بگذارند. تمام قطعه بنگال يك قسم پیاده يك کندک سوار و واحدهای توپخانه و قطعات متفرقه مؤظف شدند تا زمستان را در افغانستان بگذرانند. سر جان کین قیادت را به سر ویلویای کاتن تفویض و با اظهار نظر مبهم و پیشگویی بجا که: «عنقریب درین جا تباہی بی نظیر رخ خواهد داد» با باقیمانده عساکر رهسپار هندوستان شد.

هنوز هم چند جنگ دیگر در پیش بود زیرا بدون دور اندیشی تصمیم گرفته شد تا محراب خان حکمران قلات به نسبت گناہانی که مرتکب شده بود تنبیه گردد با آنکه هیچکس متیقن نبود که آن گناہا چیست؟ ولی اتهام این بود که او مرتکب خیانتہای غیر قابل توصیف شده بود یعنی در هنگام پیشقدمی قشون سنده در راه عبور از بلوچستان مرتباً قطارہای برتانوی را اذیت نموده بود. تمام مشکلاتی را که قشون متحمل شده بود گرسنگی نزدیک به مرگ افراد و حیوانات همه به شرارتہای محراب خان نسبت داده شده بود. درحالیکه سر زمین او پیش

از ورود قشون بریتانیه به قحطی گرفتار بود و خسارهء بیهوده ایکه قشون به حاصلات زراعتی وارد نمود وضع را از بد بدتر ساخت. بخاطر نداشتند که این محراب خان بود که قشون را قادر ساخت طور مصئون از دره هولان بگذرد. برنس مشوره داده بود که او باید مطیع ساخته شود و این مشوره برای مکناتن و گورنر جنرال کافی بود. اوکلند گفت که نباید هیچ قدرتی بدست محراب خان که خود را دشمن ما ثابت ساخته گذاشته شود و او مطلقاً سزاوار اعتماد نیست. آخر الامر اوکلند بیاد آورد که بجز از خان کلات دیگر هیچکس پس از شکست مذبحخانه شاه شجاع در سال ۱۸۳۴ به او کمک و پناه نداد. گورنر جنرال گفت که آقای مکناتن طبعاً از هر پیشنهاد بی قید حمایه شخصی که شاه شجاع در ازای شناسائی سخا و تمندانه آن خدمات بنماید پشتیبانی خواهد نمود. نه مکناتن و نه شاه شجاع چندان وقت و فکر خود را بالای چنین موضوعی صرف کردند. در نیمه نوامبر جنرال ویلشایر با قطعات دوم و سیزدهم ملکه از دویژن ۳۱ پیاده نظام محلی بنگال دو عراده هاوان ، چهار عراده توپهای شش پونده شاه شجاع و یک قطعه سوار دروازه های کلات رسید و محراب خان که بمشکل می توانست قبول کند که آنها را که فقط در همان تازگیها در گذشتن از دره خیبر بدرقه کرده بود حالا برگشته اند تا خودش را پاره پاره کنند در اخذ ترتیبات دفاعی غافلگیر شد. ولی هنگامیکه دانست برتانویها جدی هستند دفاع شجاعانه بمقابل آنها نمود و از حصار کلات که تقریباً مانند حصار غزنی مستحکم بود پائین آمده بر آنها بورش برد. مرکز کلات در بلندی شهر واقع و بطرف شمال غرب آن سه تپه وجود داشت که خان کلات قطعات پیاده خود را با سه توپ حمایوی جا داده بود. ویلشایر

تصمیم گرفت پیش از همه به این بلندپها حمله شود و دشمن را از آنجاها پناهی بجانب دوازه های کلات براند و بعد ازان قطار هجوم برتانوی را امر حمله بالای آنها بدهد. قسمت اول پلان بخوبی اجرا گردید تپه ها اشغال و توپها به غنیمت گرفته شد بعد ازان پیاده نظام بلوچی در اثر تأثیر مرگبار گلوله ها از هم پاشید و بجانب دروازه ها فرار کردند. برتانویان به تعقیب جدی آنها پرداختند ولی دیرتر رسیدند و دروازه ها بروی آنها بسته شد.

قطار هجوم در عقب بعضی عمارات ویران پنهان شدند در حالیکه ویلشایر توپها یش را برای فعالیت بالای دروازه ها در یک فاصله دو صد یارد جا بجا کرد در وازه ها و ویران قطار هجوم از پناهگاه شان بیرون جستند و با بلند کردن آواز های «هجوم» بدون حصار حمله بردند. جنگ سخت تن به تن شروع شد و حصاریان از وجب وجب زمین آن دفاع می کردند لیوتانت لوفدی در یکی از حویلیها توده از مرده گان آنها را که در حدود چهل تا پنجاه نفر و بعض مردان بسیار رشید و زیبا بودند - دیده بود که سپر های شان با گلوله سوراخ و شمشیرهای شکسته و تفنگهای فلیته دار ایشان این طرف و آنطرف پراکنده بود و این منظره حکایت از یک جنگ خونین می نمود. حمله آوران بالاخره راه خود را به قلب حصار گشودند و آنجا محراب خان شمشیر بدست با روسای بزرگش برای دفاع ایستاده بودند. با یک گلوله تفنگ که به قلب محراب خان نشست جان سپرد و هشت تن از وزرا و جنرال های او در جوارش بقتل رسیدند. کلات هم مانند غزنی یکی از پایگاه های غیر قابل تسخیر در ظرف یکساعت بدست برتانویان افتاد.

روز دیگر لوفدی جنازه محراب خان را مشاهده نمود که برای دفن

می بردند مرد بسیار خوش قیافه بود و سوراخ کوچکی در سینه او دیده می شد که جای گذشتن گلوله تفنگ را حکایه می کرد او لباس دیگری بجز از پیراهن و تنبان ابریشمی بر تن نداشت یکی از خورد ضابطان برتانوی صحبت و خواهش یک شال را که بحیث کفن بکار برود نمود لوفدیو کدام شال نداشت اما به یاد آورد که روجائی دست دوزی را که از دهلی خریده بود هست و آنرا به جمعیت تدفین تقدیم نمود آنها ازین آخرین علامه احترام به او خوش شدند شاید او این روجائی را برای کفن خود نگهداشته بود.

تسخیر کلات فوق العاده موفقانه بود و هنگامیکه خبر آن در دعوت شامیکه از طرف اویتابیل مهمان نواز گورنر جنرال ایالوی رنجیت سنگھ در پشاور به مکناتن رسید، از روی شرف قدح خود را بسلامتی فاتحان نوشید و سه بار از صمیم قلب هورا! هورا! آواز بر آورد. آنانیکه احساس کرده بودند چنین سلوک با محراب خان لزومی نداشت از روی مصلحت مخالفت نظرشان را حفظ کردند و همه موافقت کردند که تسخیر کلات یک موفقیت بزرگ نظامی بود و می توان آنرا با تسخیر غزنی همسویه دانست. کندک هندی این فتح را بیشتر بخاطریکه در جنگ غزنی کین قطار هجوم را کاملاً از سپاهیان اروپائی تشکیل داده بود و در هجوم به کلات قطعه ۳۱ پیاده نظام محلی بنگال، داد مردانگی داده بودند ارزش می دادند.

بنا بر آن سپاهیان هندی بریتانویها، مکناتن و غالباً شاه شجاع که اکنون قلمرو خان مقتول به سلطنت او ضمیمه شده بود - همه راضی بودند. اما بلوچها و افغانها بر علیه انگلیس های غاصب کینه سخت در

دل می پرورانیدند.

قبل از آنکه بریتانویان خود را مصئون فکر کنند يك وظیفه نظامی دیگر باقیمانده بود که از قتل عاجل و ظالمانه خان کلات مشکل تر و طولانی تر بود. اندیشه فعالیت دوست محمد خان که آیا در آنطرف هندوکش چه نقشه ای طرح می کرد پشت شاه شجاع را به لرزه می انداخت و حتی چهره طبیعی خوشبینانه و احمقانه مکناتن را آشفته می ساخت.

بهر صورت دوست محمد خان که مجالی در میسر ساختن حمایه کافی بمقصد حمله مقابله با شاه شجاع و بریتانیه نمیدید در اوائل ۱۸۴۰ بدربار نصرالله خان امیر بخارا پناهنده شد. نصرالله مرد بسیار ستمگر و بی خرد بود او چهارده سال قبل پس از قتل پدر و برادر بزرگش بر تخت نشسته بود، برای حفظ ما تقدم سه برادر کوچک خود را نیز کشته بود، اما پس ازین آغاز خون آلود که در بدو سلطنتش داشت آثاری از اعتدال از خود نشان داد. يك نفر سیاح جوان هندی که از بخارا دیدن کرده بود نوشت: «پیش از آنکه او به سلطنت برسد پسران را دوست داشت ولی حالا مذهب را.» امیر نصرالله زود بهمان وضع عادی شکاکیت تاریک و درنده خوئی خویش برگشت همچنان از روی خود نمائی عنوان «امیر المؤمنین» را که چند سال قبل دوست محمد خان در جنگ مقابل سیکها اتخاذ کرده بود برای خود گرفته بود. مکناتن عقیده داشت که: دو امیر المؤمنین برای همیشه دوستانه عمل کرده نمیتوانند همینطور هم بشد.

نصرالله دوست محمد خان را پذیرائی فراوان نمود و اصرار کرد تا اهل و خانواده خود را نیز به بخارا طلب نماید و وعده داد که از هر نوع لطف برخوردار خواهند شد.

دوست محمد خان که خصلت میزبان خود را خوب می دانست فریب نخورد. او نامه سر کشاده به برادرش جبار خان محریر و گذاشت تا آنرا نصرالله خان بدقت ببیند و در آن خواهش کرده بود اهل و خانواده او را بدربار دوستانه بخارا ارسال دارد. ولی در خفا به جبار خان سفارش کرده بود که برای اهل خانواده اش مردن بهتر از پا نهادن در بخارا است. علاقه اساسی نصرالله به جواهرات خاندان شاهی بود و در نظر داشت آن را به مجرد مواصلت تصاحب نماید.

هنگامیکه حیلہ کشف شد خشمگین بود. نصرالله چنگال های دیواسای خود را بر دوست محمد خان فرو برد و او را با این تهدید بزندان انداخت: (تو تا زمانیکه خانواده ات را به بخارا نیاورده اید اینجا خواهی ماند.)

در آنوقت دوست محمد خان تنها اسیر سرشناس در سیاه چاه های نصرالله نبود. کلونل چارلس ستودارت که می گفتند يك التیماتوم را موفقانه به محمد شاه پادشاه ایران در هرات داده بود، در آخر ۱۸۳۸ از آن شهر با هدایتی از طرف ام نیل جهت امضای يك معاهده دوستی و اجازه رهایی عده ای روسها از اسارت نصرالله به بخارا ارسال گردیده بود.

باوجود رقابت بین بریتانویها و روسها دشمنی شخصی در بین آنها نبود بلکه در عوض احساس دوستانه احترام متقابلہ مناسب مردمان متمدن که تنها در بین مردم غیر متمدن آسیای مرکزی در بند افتاده بودند وجود داشت. سیاق عملی هم در میسیون ستودارت وجود داشت و آن اینکه بارهائی اسیران روسی بهانه واضح مداخله روسها را از بین می برد.

از ستودارت پذیرایی معقول و مناسب از طرف امیر ستمگر بعمل آمده بود اما ستودارت از روی بی عقلی با تکبر بی جایش امیر را به خشم آورد و این خشم با کشف این اطلاع که وی کدام تحفه هم با خود نیاورده است و اعتبار نامه او از طرف ملکه ویکتوریا شخصاً امضاء نشده است تشدید یافت. یکی از شبهای سیاه بود که ستودارت را با وضع خشن دستگیر و به عجله در بدترین سیاه چاه ها امیر انداختند. این سیاه چاه گودال نفرت آوری بود که بیست و یک فیت عمق و پر از استخوان انسانها و لاشه های متعفن جانوران و دیگر کثافات غیر قابل تعریف بود و برای اینکه امیر محکومین خود را بهتر شکنجه دهد عده ای از حیوانات موذی و خزندگان مخصوص را در آنجا نگهداشته بود بشمول تعداد زیاد کنه گوسفندان که عمیقاً در گوشت بدن آدمی زاد فرو می رفتند و زخمهای خطرناکی ایجاد می کردند.

مقاومت ستودارت در اثر این سلوک ناهنجار پس از دو ماه متلاشی شده بود. گور او را در مقابل چشمانش کنندند و او را تهدید کرده بودند هرگاه اسلام نیاورده زنده به گورش خواهند کرد.

ستودارت ظاهراً قبول کرد که بدین اسلام بیاید و با اثر آن از سیاه چاه بیرون آمد. ولی موقف او همانطور متزلزل باقیمانده بود. نصرالله با وی بازی موش و گربه می کرد. پیش آمد نصرالله با او با اطلاعات پیشرفت بریتانیه در افغانستان فرق می کرد.

مکنتان حاضراً دو دلیل برای حرکت به مقابل بخارا داشت. دوست محمد خان در آنجا بود و سفیر ترجیح می داد او در جای امن تری باشد تا قادر به آسیب رسانیدن نباشد. اما مکنتان در اوایا، ۱۸۴۰ به برنس

نوشت: «اولین چیزیکه باید صورت گیرد به شاه بخارا بخاطر تخطی مفرط و مداوم او نسبت به حقوق بین الدول و رهائی نماینده ما کلونل ستودارت است که اگر از طرف ما فشاری نباشد ممکن است محکوم به زندان ابدی شود.»

این يك پیش بینی صحیح بود زیرا ستودارت زنده از بخارا بر آمده نمیتوانست. در تابستان ۱۸۴۲ عذاب طولانی او خاتمه یافت. درین وقت کپیتان ارتور کانالی که برای مذاکرات به مقصد رهائی او به آنجا آمده بود فوراً با او یکجا زندانی شد. پس از آن هیئتی از افسران روس به دربار نصرالله آمد سعی کردند تا جان بریتانویهای رقیب شان را حفظ کنند ولی آخر الامر مرخص شدند و ستودارت و کانالی را نزد نصرالله بی رحم تنها گذاشتند.

کانالی در نامه ای که بعد از سرش باقی ماند نوشت در اول او روش امیر ستمگر را حمل برین می کرد که شاید بوالهوسی جنون آمیز به او این همه را حکم می نماید ولی حالا وقتیکه به گذشته ها نظر می اندازم در عوض می بینیم که همه آن بد طبیعتی آگاهانه يك شیطان بود که با تولید بیم و امید در نهاد ما، تنها می خواست ببیند چطور قلب های ما تا وقتیکه از تپش باز می ماند می تپد.

تا جون ۱۸۴۲ حکمران بخارا ازین بازی موش و گربه خودش خسته شد و تصمیم گرفت به آن خاتمه بدهد. او که از فتح کشور کوچک خوقند مست، مغرور شده بود این فتح را با حکم اعدام اسیران بریتانویس جشن گرفت. ستودارت، کانالی در میدانی از شهر بخارا که جمعیت بزرگی از مردم برای تماشای قتل حاضر شده بودند آوردند. دست های شان

بسته بود و آنها را برای مدتی ایستاده نگهداشتند تا کندن گورهای خود را قاشا کنند تا اینکه گورها آماده شد. ستودارت را پیش خواندند تا برای مرگ آماده شود. او در حالیکه با آواز بلند از ظلم های امیر نصرالله می گریست زانو زد و سر او را با کارد بزرگی از تنش جدا کردند. نوبت کانالی فرا رسید به او گفته شد اگر مسیحیت را ترك و اسلامیت را بپذرد جانش را می بخشند. با دلآوری مردانه جواب داد: «ستودارت مسلمان شد، مگر با او چه کردید. من برای مرگ حاضرم» بعد از آن او به زانو در آمد گردن خود را برای جلاد پیش کشید.

بایست قبل از آنکه سرهای ستودارت و کانالی زیر تیغ جلادان بخارا بیفتد خود مکناتن نیز از جهان چشم بسته بوده باشد.

۴ اما حاضراً سال ۱۸۴۰ سفیر مصمم بود قوه ای را به مقابل بخارا ارسال نماید قوه بزرگی بکار نبود به عقیده او يك دسته افراد با يك تعداد توپ های لازم کاملاً قادر خواهد بود در مقابل هر مخالفتی که ازین جا تا بخارا قد علم نماید فایق آید. این پیشنهاد نابخردانه عده ای از نظامیان را تکان داد.

جنرال نات به یکی از دوستانش نوشت: «هنوز هم بعضی مردم بی فکر از ارسال یکدسته ضعیف تا بخارا سخن میگویند در حالیکه هرگاه قوه تقویه کافی برای شما نرسد امکان دارد حتی در پاسبانی پایگاه تان در کابل و دره خیبر به بعضی مشکلات روبرو شوید.»

مکناتن به ایجاد يك رقیب زورمندتر برای نصرالله ضرورت عاجل احساس می نمود زیرا قشون تزاری خیرا را اشغال کرده بود و مکناتن مصمم بود در صورتیکه ممکن باشد رفتار و حیلہ های کثیف روسها در آن

منطقه خنثی ساخته شود.

نامبرده باین فکر افتاد که در تشریح طرح خویش طی مکاتیب عادی که به هندوستان می فرستد شاید از لحاظ مصئونیت خطر موجود باشد و بنا بر آن راجع به اقدامات احتیاطی جدیدی که آموخته بود علاقمندیش بیشتر می شد او به گورنر اگره نوشت : « آیا شما از حکمت نوشته های غیر مرثیکه توسط کالجی واتر و ترکیبی از آیودین تحریر می گردد اطلاع دارید ؟ این کار از هر رمز دیگر بهتر تر است. کاغذ ظاهراً کاملاً سفید معلوم می شود اما بعد از مالیدن مرکب آیودین خطوطیکه با کالجی واتر نوشته شده معجزه آسا روشن و خوانا می شود.

مطالبی که اهمیت نداشته باشد به صورت عموم با رنگ معمولی نوشته می شود و آنچه محرم باشد با کالجی واتر تحریر می شود. یک مرتبه این کار را امتحان نمائید و هر یک از طبیبهای که در نزدیکی شما موجود باشد محلول آنرا به شما نشان خواهد داد.

هرگاه در نامه های من نوشته هایی ازین قبیل باشد من تاریخ روز و ماه آنرا بعوض ارقام به الفاظ خواهم نوشت. شاید شما هم عین علامه را انتخاب خواهید کرد.

در عین حال مکناتن بدون اینکه وقت خود را با آب کالجی و آیودین تلف نماید به وضاحت و شدت از اتخاذ تدابیر متقابله فوری نتنها بمقابل نفوذ روس ها بلکه به مقابل فرانسوسیان هم که دوباره شروع به گرفتن ماهی در آبهای گل آلود سیاستهای ایران نموده بودند سخن می گفت. علایم ناقراری از لحاظ بلا تصمیمی گورنر جنرال عرض وجود می کرد سفیر به تندی نوشت « تا زمانیکه لارد اوکلند با قوت و فوریت برای

تأمین امنیت عقبی ما عمل نه کرده اگر در زیر دو آتش قرار نگیریم بزودی در بین آنها قرار خواهیم گرفت. ما افتاده بر پشت خوابیده ایم ممکن است این بی حرکتی سبب تباهی ما شود در حالیکه فرانسویان سی صد هزار تفنگ را یگان به ایرانیان دادند باوجود درخواستی های عاجل و مکرر او خودش قادر نه شده است يك میل آنرا دریافت بدارد.

حقیقتاً تفنگ مورد احتیاج بود زیرا در تابستان ۱۸۴۰ دوست محمد خان با رنگ کردن ریشش با رنگ سیاه با تغییر قیافه از بخارا فرار کرده به کشور خود آمده و مردان جنگی بدور او جمع شده بودند. درین وقت مربوطین او به انگلیسها تسلیم شده بودند و هنگامیکه به او گفته شد که خانواده اش در دست دشمن است با متانت متأثرانه گفت «من خانواده ندارم من زنان و کودکانم را دفن کرده ام.» در اوایل سپتامبر مکناتن که مضطرب شده بود به اوکلند اطلاع داد که همه کشور از کابل تا آمو بطرفداری دوست محمد خان برخواسته در حالیکه ناحیه کوهستان آماده بغاوت است خود کابل نیز در آستانه يك قیام معلوم می شود. علاوه بر این مکناتن به توطئه های غدارانه سکها در شرق و اقدامات هراتیها در غرب تهدید شده بود مکناتن که همواره حاضر بود لقمه بزرگتر از دهان خود را ببلعد می خواست با اشغال پشاور و هرات هر دو را جبیره نماید ولی گورنر جنرال به توصیه او گوش نداد. سفیر افسوس کرد که ویلسلی و هاست پنکیز در آن موقع وجود نداشت او اظهار داشت: «اوکلند همه چیزها را بر عکس می بیند. او می گوید تا زمانیکه مسئله اشغال پشاور و هرات را پیشرو داریم ما نه باید توقع همکاری صمیمانه را از قدرتهای که مالک آنجاها هستند داشته باشیم به